# زبان ایران

## فارسی یا عربی؟

ذ . بهروز

عضو انجمن زبان پارسی

بهای دست کم

۲ ریال

تهران

۱۳۱۳

چاپخانه مهر





# دیباچه

چنانکه می دانیم همیشه سرچشمه دانش و هنر در کشورهای آریائی بوده و همواره ملل دیگر از کتابهای آنها ترجمه کرده و از هنرهای آنها بهره‌مند میشوند.

اگر ماهم خواسته باشیم ترقی کنیم و هنرهای تازه‌ای آموزیم و بهم‌نژادان خود رسیم باید کتابهای ایشان را بدست آورده ترجمه کنیم و در آموزشگاههای خود درس دهیم.

در هنگام ترجمه اگر کلمه‌های درست برابر کلمه های اروپائی داشته باشیم و شیوهٔ نگارش ما نزدیک بایشان باشد بخوبی و آسانی می توانیم کتاب و فکر نویسنده را ترجمه کنیم وگرنه ترجمه کاری بسیار دشوار بلکه محال خواهد بود.

در مدت صد سال گذشته با اینکه همیشه در ایران استادان فرنگی بوده و مردم بفرنگ میرفتند و همه عشق و اصرار بترجمه داشته اند جز چند کتاب افسانه آنهم با عبارتهائی خنده‌آور نتوانسته اند ترجمه کنند و براستی می توان گفت یك کتاب علمی سودمند در تمام این مدت ترجمه نشده که بفهم نزدیك باشد.

اکنون شمارهٔ تحصیل کردگان روز بروز زیاد می شود و مدرسه ها توسعه پیدامیکند، کتابهای علمی بسیار لازمست - دیگر نمی توان از ترس اینکه بکتاب سعدی و باب پنجمش لطمه ای وارد شود باز یك قرن صبر کرد و از فرا گرفتن علمی بهره‌ماند. پس باید برای پیدا کردن



کلمات علمی راهی بدست آورد تا بتوان درمدت کمی کتابهای بسیاری ترجمه کنیم و خویشتن را ازین بیچارگی رهائی دهیم .

برای پیدا کردن اصطلاحات علمی سه راه موجود است :

۱ ) کلمه های بیگانه را بعنوان اینکه بین المللی است نفهمیده و نسنجیده بگیریم و بکار بریم وزبانی هفت جوش بسازیم که برای دانستن آن محتاج بآموختن چندین زبان شویم و عاقبت درست معنی یك کلمه را درك نکنیم .

۲ ) اینکه بنشینیم تادر بیروت یامصر یکنفر عرب که حد معلوماتش بر ما مجهول است کلمه ای بسازد تا ما آنرا از او بگیریم بی آنکه بدانیم آیا کلمات اروپائی را ممکن است بعربی نقل کرد .

۳ ) اینکه همانطوریکه یك کلمه علمی را در اروپا ساخته اند ما هم آن کلمه را باهمان اسلوبی کهساخته شده بفارسی آسان نقل کنیم و کلمهٔ تازه بسازیم ودر کتابهای علمی بکار بریم تاهم معنی کلمه اصلی بهتر فهمیده شود وهم کلمهٔ ما بزبان نزدیك و عوام فهم وآسان باشد .

برای اینکه یکی از سه پیشنهاد فوق را انتخاب کنیم لازمست راجع بساختمان زبانهای آریائی و عربی و مقایسهٔ میان آندو ـ هم چنین چگونگی کلمات بین المللی شرح کافی و مختصری بدهیم تا اینکه خواننده بتواند منصفانه برای خود رائی انتخاب کرده خویشتن و اولادان و هموطنان خود را از شر این بی علمی و بدبختی که بواسطهٔ نداشتن زبان پیدا شده است نجات دهد .

## ساختمان زبانهای آریائی

زبانهای آریائی دارای سه گونه کلمه است که از آنها کلمه های دیگر ساخته می شود و آن سه گونه کلمه : **ریشه ، پیشوند و پسوند** می باشد :

**ریشه**

مانند : ـ سر ـ دست ـ کش ـ سنگ ـ کار ـ خور ـ دل

**پیشوند**

مانند : ـ هم ـ در ـ بر ـ پیش ـ باز ـ نو ـ وا ـ شاه

**پسوند**

مانند : ـ گر ـ آر ـ ور ـ ستان ـ گار ـ بار ـ سان

ازپهلوی هم گذاشتن ریشه ها ، پیشوند ها وپسوندها کلمه های تازه ساخته می شود .

مثلا : ـ همدل ـ ازهم ودل وشاهکار از شاه وکار ساخته شده است .

وهمچنین است کلمه های دیگری مانند پیشدست ـ همراه ـ دسته ـ دلبر ـ دلدار .

این کلمه های تازه ای که از ترکیب ریشه ها ، پیشوند ها وپسوند ها ساخته شده اند اگرچه هریك بخودی خود دارای معانی تازه هستند ولی باعنصرهای اولی که ازآنها ساخته شده اند بستگی دارند وفهم معانی آنها بخوبی ازروی تجزیه کلمه مفهوم ومعلوم می گردد مانند کلمهٔ شاهکار که

دارای معنی تازه‌ایست ولی در عین حال معنی کلمه مربوط بکلمه شاه و کار می باشد .

اگر بدستورهای ریاضی آشناباشیم می دانیم که از ترکیب دویست ریشه‌وسی پیشوند وسی پسوند بیش ازصدهزارکلمهٔ تازه می توانیم بسازیم که همه‌معانی واضح ودقیق‌ودرست داشته‌باشند وبرای آموختن آنها چندان زحمتی آموزنده نداشته‌باشد زیرا همانطوریکه گفتیم اگر دویست ریشهٔ اولی را بدانیم میتوانیم معانی صدهزارکلمهٔ‌تازه‌راتقریباً درك کنیم.

اگردراین دستورریاضی شك دارید ونمیتوانید تصور کنید اول چهارحرف‌مثل ا ، ب ، پ وت‌را بگیرید وامتحان کنید که‌ازانهاچند کلمهٔ دوحرفی میتوان ساخت.

جواب ۱۲ کلمه خواهد بودیعنی چهارضرب درسه . بعد پنج‌حرف رابگیرید وامتحان کنید چندکلمهٔ دوحرفی از پنج حرف میتوان ساخت جواب ۲۰ کلمه یعنی پنج ضرب درچهار . وهمچنین پیش روید تا واضح شود که ازدویست حرف تقریباً چهل هزارکلمه دوحرفی میتوان ساخت. پس ازدویست ریشه هم تقریباً چهل هزارکلمه دو ریشه‌ای وباین طور از دویست ریشه ، سی پیشوند وسی پسوند بیش‌از صدهزارکلمهٔ تازه‌می توان ساخت . و برای مثال ( در ) را بگیرید و ملاحظه کنید باچند ریشه می توانید آنرا ترکیب کنید .

زبان امروزفارسی که‌بدان‌تکلم میکنیم همه کلمه‌هایش تقریباً همین طور ساخته‌شده‌است‌وعلت‌اینکه ماباوجود نیاموختن آن‌ونگاه نکردن بکتاب لغت معانی این‌همه کلمهٔ‌فارسی را میدانیم همین خاصیت زبان فارسی است که فهم کلمات آنرا برماآسان کرده مثلا از ترکیب کلمهٔ دل با پیشوند ها



وپسوندها می توانیم صدها کلمه بسازیم که هر کدام در زبانهای دیگر دارای یك کلمه مخصوص می باشند ولی مابواسطهٔ حسن ترکیب‌فارسی محتاج بآنهمه کلمهٔ‌تازه نیستیم ـ برای‌مثال در ذیل چندین کلمهٔ مرکب ازدل را ذکر می کنیم

دلبر ـ دلاور ـ: دلارا ـ دلارام ـ دلپسند ـ دلاویز ـ دلداده ـ دلدار ـ دلبر ـ دلجو ـ دل آزار ـ دلخوش‌ـ دلگیر ـ دل نواز ـ دلخور ـ دلریش ـ دلخون ـ دل سیاه ـ دلخواه‌ـ دلبند....

شیردل ـ همدل ـ پر دل ـ بیدل ـ پاکدل ـ بد دل ـ کم دل ـ بزدل ـ سیاه دل ـ زنده دل....

نه‌تنها کلماتی که ذکرشد نظیرآنهارا درزبانهای زندهٔ امروزی نمیتوان یافت ودیگران مجبورند برای هریك ازاین ترکیبات یك کلمهٔ مخصوص داشته باشند بلکه کلماتی راکه‌درمقابل‌این کلمات بگذارند درازتر ازاین کلمه‌ها خواهند بود وهیچ ربطی بمعنی اصلی این کلمه ها که همه با معنی کلمه‌دل بستگی دارند نخواهند داشت ومادرجای‌خود عجز زبانهای دیگر را در برابر ترکیبات فارسی و سایر زبانهای آریائی قدیم شرح خواهیم داد .

کلمه سازی در زبان فارسی بقدری طبیعی وآسانست که حتی‌عوام هرروزه‌کلمه‌های تازه می سازند وبکار می برند بدون اینکه از خاصیت طبیعی زبان خود آگاه باشند واگر کسی در کوچه بگفتگوی مردم گوش دهد صدها از این کلمه ها میشنود که مردم طبیعتاً آنهارا میسازند ومیگویند:

سك خور　سرجنبان　دست پاچه　باد کنك　بی پیش
ریش تپه　پیاده رو　دست انداز　ناخن خشك ...

این کلمه ها با وجودیکه نه از آکادمی گذشته‌ونه کسی درساختن آنها فکری کرده است در گفتگوبکار میروندوهمه‌معانی ترکیبی آنها رامی فهمند.

کلمه سازی چنانکه گفتیم درفارسی طبیعی است واگردرریشه های زبانهای آریائی قدیم دقت کنیم خواهیم دید که بیشتر کلمات آن زبانها ازروی همین اصول ساخته شده وعلم اشتقاق لغات امروز بخوبی واضح می کند که نه تنها کلماتی که پیش گفتیم مرکب و ساختکی است بلکه کلمه‌های اصلی مانند پدر ومادر وبرادر را ازروی همین طریقه ساخته اند :

پدر مرکب است از پا که از پائیدن آمده و در که علامت فاعل است معنی آن پایندهٔ خانواده می باشد.

مادرمرکب‌است‌ازما ودر، معنی آن زاینده‌وبوجودآورندهٔخانواده می باشد.

وهم چنین است سایر کلمات مثل‌برادر ودختر وغیره چنانکه‌در کتابهانوشته‌شده‌است

برای‌دانستن چنین تحقیقی تحصیل تازه ای لازم نیست. کتابهای بسیاری درفن اشتقاق بزبانهای اروپائی نوشته شده‌است یك‌فرهنك‌لاتین بفرانسه یا انکلیسی اصل وریشهٔ کلمات فوق یعنی پدر ومادر و غیره و همچنین‌ساختمان کلمات‌لاتین رابهمان‌اسلوب کلمه های فارسی برای ماروشن می کنند.



تمام زبانهای آریائی قدیم : سانسکریت - اوستا - پهلوی - یونانی - لاتین اصول کلمه سازیشان بهمین اسلوب امروزی زبان فارسی بوده است یعنی باترکیب کردن ریشه ها وپیشوندها وپسوند ها کلمه‌می‌ساختند و بهمین جهت هم دانستن معانی کلمه ها درآن زبانهاآسان و بی تغییر و دقیق بوده است وهم عده کلمات در آن‌ها ازحد و حساب بیرون.

با این آسانی ترکیب ونزدیکی و چسبیدگی معنای کلمه‌بترکیب آن، همهٔ زبانهای آریائی قدیم دارای عیب بزرگی بوده اند که باعث نابودی‌آنهاشده‌است، آن‌عیب بزرگ هماناسختی‌قواعد صرف ونحوآن زبانهاست که بقدری مفصل و غیرطبیعی بوده که‌می‌توان گفت هیچوقت کسی‌بآنهادرست نمی توانسته‌آزادانه گفتگو کند لهذا همهٔ آن زبانها مرده وازمیان‌رفته وباوجود داشتن کتابهائی گرانبهاا کنون کسی به‌آنها تکلم واعتنائی نمی کند.

در میان زبانهای آریائی که هم‌سرشت کلمه سازی قدیم خودرا کاملا حفظ کرده و هم قواعد صرف و نحوآن بی اندازه آسان وساده و کلی است زبان شیرین فارسی می باشد که اسپرانتوهم‌دربرابرآن‌دم ازآسانی نمی‌تواندبزند.

با اینکه از هزار و سیصد سال باینطرف کسی بفارسی وتدریس آن اعتنائی نکرده هنوزخوش‌آهنگی وسادگی وجمال وجلال خودرا ازدست‌نداده‌وعلی‌رغم حسودان پس‌از یکی‌دو ماه مشق‌هر کسی بآسانی وروانی و سادگی و درستی هرچه خواسته باشد می‌تواند بدان بنویسد یا بخواند درصورتیکه کتابی‌مثل گلستان‌را که درآن فارسی وعربی مخلوط است در مدت بیست سال نمی توان بدقایق وحقایق کلمات‌آن

بی برده و املای بیشتر کلمات متروك آنرا با دقت در نظر داشت و بموقع خود استعمال نمود برای نمونه چند قطعه از فارسی ساده را که ازعربی ترجمه شده دراینجا می آوریم و بمسابقه می گذاریم که هر کس ادعا دارد که می تواند بفارسی مخلوط بعربی باین شیوه و آهنگ چیزی بنویسد بنویسد و چاپ کند تا مردم خود در میانه داوری کرده و رأی دهند .

**دادبه گوید** نیاکان مادراندامی سترگ و زیبا هوش و خردی شایان داشتند . چون از ما نیرومندتر بودند و درازتر میزیستند کار و آزمایش جهان بهتر و بیشتر میکردند . پارسایان پیشین را پایهٔ دین و دانش از ما برتر و جهاندارانشانرا مایهٔ کامرانی از ما فراهم تر بوده است .

هر گز دانش و فرهنك خود از کسی دریغ نمیداشتند آنچه می دانستند ومیافتند مردم‌را میافتند ومیآموختند وهم مینگاشتند وآیندگان را میگذاشتند چه نامه‌های گرانبهائی که نوشتند وبسا اندرزهای سودمندیکه بیادگاران نهادند و ما را ازآزمایش دگرباره بی نیاز ساختند .

چندان در این راه وروش کوشش داشتند که اگر یکی ازایشان چیزی دریافتی ویابدری از دانش رسیدی و دریابانی بودی ازبیم آنکه مبادا از یادرود وآیندگان زان آگاه نکردند دریافته برسنگها نوشتی و گنج دانش در ویرانه ها هشتی . براستی نیاکانرا مهربان پدرانی توان گفت که همواره در بند و اندیشه فرزندان باشند و مرروز سختی شان را اندوخته ای نهند وروند .



دانشمندان این زمانرا درفش دانش و بزرگی آنکه تابان گردد که بروش نیاکان ماراهی بویند و زیباترین سخنی که شیوایان کنونی را پسند افتد آن باشد که پاره ای از نامه های کهن خوانند چه گوئی با پیشینیان سخن میگویند ، از ایشان میشنوند و از آن ره میروند باآنکه از نامه های ایشان چندان نمانده وآنچه مانده هرسو پراکنده گشته و پراکنده را شیرازه از هم گسسته است .

و نیز چون ژرف مینگرم می بینم که نیاکان ما در آغاز کاری گام ننهادند که بانجامش نپرداختند ودری نکوبیدند که بکام خود نپیوستند.

درستایش یزدان پاك و رستگاری ازجهان و دانشهای گوناگون آنسان بوده که چیزی فرو نهشته ودیگران را پس ازایشان درهر درسخنی تازه و گفتاری نو برجا نمانده است .

هر آنچه پس از ایشان آورده اندایشان آورده ومر آن گفتنی را که گفتن بایستی گفته‌اند :

بدانش و خرد و کیش آنچنان بودند
که گوی بیشی وبیشی زدند وبربودند
هر آنچه درخور گفت است گفته‌اند ایشان
هر آندریکه زدانش بجاست بگشودند

***

بدانکه مرا درنگارش این نامه کامه آن باشد تا ترا اندرزهائی آموزم که گرش نیاموزی روزگارت به‌تلخی بیاموزد ،

پس زان پیش که خوی بدت درنهاد جای گیرد و چندانکه کوشی رهائی ازآن نیاری و پشیمان گردی سزد گوش هوش فرا داده وآنچه نبشته آید کاربندی .

اگر پند خردمندان زجان ودل نیاموزی
جهان آن پند با تلخی بیاموزد ترا روزی

از دوستان راستینه زروجان و آشنایان باروخوان و جهانیان مهرومردی ودشمنان دادوآزرم دریغ مدار.

اگر کسی ازمردمت برای فر وزر وبزرگی نبا وپدر ستاید و گرامی دارد خرسند وفریفته مشو که فر وزر در گیتی کسی را نپاید وجز فرومایه به نیا وپدر ننازد.

بدانکه ترس پیشاهنگ مرگ است و آژ پیك بادپای نومیدی وهرآنکس ازچیزی بترسد ویا ازاندازه پرهیز و هشیاری بیرون نهد همانرا سخت دچار و گرفتار آید.

ای خانهٔ دوست گر شدم از توبرون
باچشم پراز اشك ودلی پر از خون
سوگند بخاك درت ای درگه مهر
تن بردم و دل نهادم اینجا بدرون

***

باری با اینهمه اهمال ودشمنی که نسبت بزبان فارسی شده بازدراین زبان کتابی مانند شاهنامه موجود می باشد که نه تنها نظیر آن درزبانهای دیگر نیست بلکه درمدت ده قرن گذشته هیچگونه تغییری برتركیبات زیبا وسادگی تعبیر جملات آن عارض نگردیده است در صورتیکه همهٔ زبانهای اروپائی هزارسال پیش باآنهمه طرفدار و کتابهای بسیار بهتر از گلستان سعدی یا بکلی مرده‌اند ویا بقدری تغییر کرده که نوشته‌های چهارصدسال پیش آنها نامفهوم ومندرس گردیده است.

نه تنها زبانهای هزارسال پیش اروپا مرده‌اند بلکه زبان عربی هم



باآنهمه اعتنا واعتقادی که همهٔ مسلمانان بآن داشته‌اند امروز زبانی نیم مرده است، حتی درمدارس و کلاسهای تدریس عربی درممالك عرب زبان بآن چنانکه شاید گفتگو نمی کنند. اشعار هزار سال پیش عرب را اگر بخواهند مثل شاهنامه درقهوه‌خانه‌ها بخوانند نه خواننده می تواند آنرا درست بخواند ونه شنونده اصلا آنرا می فهمد.

هیچ کتاب عربی نیست که زیر صفحاتش لغات آنرا شرح نداده باشند ولی ما اگرچند کلمه فارسی بکار بریم وزیر صفحه معنی آنرا بنویسیم هیاهوی کهنه پرستان برمیخیزد درصورتی که اگر آن کلمات عربی باشند نفهمیده از آنها می گذرند وبروی خودنمی آورند که معنی آنهارا نفهمیدیم.

**هم‌چنین بااینکه دردولت سیزده قرن مردم ایران باعربی بدنیا میامدند، باعربی زندگی میکردند وباعربی بگور می رفتند باززبان فارسی ازچین تامصر زبان شرقیان بوده وچنانکه تاریخ بمانشان می دهد تمام نوشته‌های رسمی یك قرن پیش در ترکیه ومصر وهند باین زبان نوشته می شده وابن بطوطه درچین احتیاجات خودرا بافارسی رفع می کرده است.**

سبب این پایداری بی نظیر فارسی در مقابل همه گونه سختی و اهمال همانا حسن ساختمان آریائی ومنطقی این زبان و کمی ریشه‌ها و زیادتی کلمات آن بوده‌است و فی الحقیقة اگر آنرا با زبانهای دیگر دنیا مقایسه کنیم می توانیم فخر کنیم وبگوئیم که فارسی سره نه تنها بهترین وآسانترین زبانهای دنیاست بلکه فقط زبان آریائی زنده‌ایست که بواسطه داشتن پیشوندها و پسوندهای بسیار وقواعد سادهٔ ترکیب کلمات هیچ گونه احتیاجی بزبانهای دیگر ندارد وبخوبی وآسانی می توان فکر و معنی که دریك کلمهٔ اروپائی پنهانست بدان نقل نمود.

## ساختمان عربی

از زمان جاهلیت تا اوایل قرن دوم باین زبان کتابی درلغت و قواعد صرف و نحو نبود وقبایل پراکندهٔ عرب بدون داشتن فرهنگی یا قواعدی بزبان خود آزادانه تکلم می کردند واحتیاجات بیابانی خویش را بیکدیگر می فهماندند. در قرن دوم که شروع بترجمه شد محتاج بکلمه های بسیار شدند ولی چون درعربی نمی توانستند ازترکیب کلمه های متداول و آسان کلمه ای تازه بسازند دسته ای ازروی تعصب وعشق بوسعت دامنهٔ آنزبان مجبور بجعل ووضع کلمات شدند وبرای اثبات هر کلمه‌ای شعرهاوعباراتی ازقول بادیه نشینان ساختند.

اگر بکتابهای قاموس عربی نگاه کنیم می بینیم **بیشتر کلمات عربی برای معانی خود هیچ دلیلی جز سماع یعنی شنیدن ازعرب ندارند** و معلوم نیست که آن عرب اولی قولش تاچه اندازه دربیش آن کسی که آن کلمه را ضبط نموده است سند بوده و تاچه حد بروایت راوی در قبول آن کلمه وتمام وجوه ومعانی آن که درقاموسها ضبط است میشود اعتماد کرد.

باری هزار ها از کلماتی که در قاموسهای عربی با آن آب و تاب ومعانی بسیار ضبط است مانند بسیاری حکایات وروایات که درساختگی بودن آنها اسنادی بدست است شاید ساختگی باشد و چون بحث درین موضوع مارا ازمقصود اصلی دور خواهد کرد از آن چشم پوشی



کرده همین اندازه می گوئیم که اگر این همه ریشهٔ سماعی مأخذ داشت بایستی تا کنون هم مردم بادیه نشین عرب به آنها تکلم کنند.

چون در جائی شخصی نوشته بود که برای فارسی بودن این کلمات فارسی کنونی چه سندی در دست است و شاید خوانندهٔ این نوشته هم دربیش خود چنین خیالی کند می گوئیم زبان فارسی چندین مأخذ یا مادر وخواهر بزرگ مثل اوستا، سانسکریت، لاتین و یونانی دارد و اگر کلمه های فارسی بموجب علم اشتقاق در معنی و ریشه با یکی از آنها یکی شد خود نویسنده می پذیرم وگرنه آنرا مثل همان ریشهٔ عربی جعلی می دانم مگر اینکه کلمه ترکیب شده باشد و از تجزیه معنی آن مفهوم شود چه تمام کلمات آریائی ازروی همین اصل ساخته شده است وبااینکه بدان کلمه دریکی از قطعه‌های ایران تکلم کنند.

**باری حکایت ذیل یکی از هزارها حکایتی است که راجع به جعل دردست است:**

گویند عربی همیشه کلمه هائی پیش خود می ساخته و برای اثبات اشعاری از قول اعراب بادیه نشین استشهاد میکرده است.

عاقبت مردم ازوی به تنگ آمده گفتند باید کلمه ای که نظیر آن در عربی یافت نشود ساخته از او بپرسیم تا در جواب باز ماند.

پس از گفتگوی بسیار کلمهٔ **قبعض** راازروی تقطیع شعری عربی ترکیب کردند که ساختمانش بکلی مخالف ساختمان اکثر کلمات عربی است زیرا که:

اولا این کلمه چهار حرفی است و کلمه چهار حرفی درعربی بسیار کم است.

ثانیاً قاف وعین وضاد دریك كلمه جمع نمی شود زیرا كه تلفظ آنرا بسیار مشكل می نماید.

پس از اینكه كلمهٔ قبعض را باینطریق ساختند پیش آن عرب رفتند ومعنی آنرا پرسیدند مرد عرب فكری كرده گفت قبعض بمعنی پنبه‌است گفتند آیا شعری برای این شاهد داری گفت آری.

**كان‌سنامها حشیت قبعضاً**

یعنی گویا كوهان آن شتر ماده پرشده است از پنبه.

باری نه‌تنها بسیاری از كلمات عربی و كلیه قواعد صرف و نحو آن و غیره پس از اسلام جعل و وضع شده بلكه راجع بساختگی بودن معلقات كه از اساس های شعر وزبانست چیز ها نوشته شده است و برای دانستن حقیقت اگر خواننده را شكی باشد خوبست بیكی از كتب تاریخ ادبیات عرب چه بزبان عربی وچه بیكی اززبانهای اروپائی مراجعه نماید.

برای اینكه مطلب فوق یعنی **احتیاج زبان عربی را به جعل كلمه های بسیار نشان دهیم** وواضح شود كه چگونه ساختمان زبان عربی برای توسعه دامنهٔ خود نقص دارد وبا آنهمه كلمه كه در آن زبان موجود است از گذاشتن كلمات در مقابل كلمات بیشمار لاتین وحتی فارسی عاجز می ماند در اینجا مثالی ذكر می میكنیم:

كلمه آمد در زبان فارسی مانند جاء در عربی سماعی است ولی چنانكه در ذیل ملاحظه میكنید از آمدن و مشتقات آن درزبان فارسی چندین كلمهٔ اصلی دیگر میتوان ساخت كه معانی همه روشن ومستعمل باشد در صورتیكه زبان عربی مجبوراست درمقابل هریك از تركیبات



آن كلمه ای جداگانه وضع كند وبكار برد.

آمد. جاء باز آمد. رجع درآمد. دخل پیش‌آمد. حدث

وهمچنین است كلمه های ذیل كه ازآمد تركیب شده و برای هریك در عربی یا كلمهٔ مخصوصی است و یا مجبورند آنرا بجمله ای تعبیر كنند.

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| پس آمد | سرآمد | كم آمد | پیش‌آمد | ورآمد | واآمد |
| برآمد | كش‌آمد | تنك آمد | بجان‌آمد | فراآمد | فرازآمد |
| فروآمد | فرودآمد | هم‌آمد | بهم‌آمد | كنارآمد | بازآمد |
| بارآمد | ببرآمد | گران‌آمد | كارآمد | كوتاه‌آمد | تارآمد |
| راست‌آمد | كج‌آمد | بسندآمد | خوش‌آمد | ستوه‌آمد | جوش‌آمد |
| خروش‌آمد | بجنبش‌آمد | گریه‌آمد | سوارآمد | كریه‌آمد | خوارآمد |

خلاصه چون در عربی فعل های بسیار وضع شده باز می تواند در مقابل این تركیبات فعلی فارسی فعلهائی داشته‌باشد **ولی در مقابل تركیبات صفتی یا اسمی بكلی زبان عربی عاجز می‌شود.**

**مثلا اگر بعربی بخواهیم بگوئیم شیردل اگر بگوئیم اسدالقلب درست نیست و اگر بگوئیم قلب‌الاسد نیز غلط است.** همچنین شاهكار اگر بگوئیم ملك الشغل و یا شغل الملك هردوغلط وخنده آور است.

شاید برخی اشخاص كهنه پرست بگویند درعربی ده باب است ویك‌مصدر را میتوان بده باب بردلهذا لازم است بگوئیم:

اولا درعربی یك‌مصدر را نمیشود به همهٔ بابهای دهگانه برد.

ثانیاًصیغه‌های مصدرفارسی نیزازعربی كمترنیست چنانكه‌ازرفتن

وغیره می توان چندین مصدر دیگر یافت رفتن رفتنی رفت رفتار رو
روند روش روان روانی روانائی
و ازمصدر دیگر خوراك پوشاك پوشال ·

مخصوصاً یکی از کهنه پرستان را دیدم که خیلی به باب استفعال درعربی می نازید و می گفت که این باب درفارسی نیست . درجواب وی گفتم این باب درهیچیك از زبانهای آریائی وجود ندارد که ماهم در فارسی داشته باشیم و بعلاوه تمام مصدر ها را نمی توان باین باب برد و خود عربی هم چندان احتیاجی به این باب ندارد وغالباً هیچ معنی صحیحی نمیشود برای آن تعیین کرد ·

مثلا خط مستقیم یعنی خطی که طلب استقامت می کند چه معنی دارد. اصل این کلمه از برپا ایستادن میاید (قیام) و برپاایستادن با راست که ممکن است ایستاده یاخوابیده باشد درریشه چه ارتباطی میتواند داشته باشد.

برای اینکه باب استفعال همیشه معنی صحیحی ندارد ادله بیشمار دردست است که این رساله گنجایش آنرا ندارد .

## سختی زبان عربی

چنانکه گفتیم درابتدای اسلام زبان عربی صرف ونحوی نداشته و اعراب آنروز مانند اعراب امروز آزادانه بی آنکه ترسی از غلط داشته باشند بزبان خود تکلم می نمودند .

تقریبا درقرن دوم هجری مسلمانان شروع کردند که برای زبان عربی مانند یونانی وفارسی قدیم قواعد صرف و نحوی بسازند. قواعدی که در آن قرن برای عربی جمع و وضع کردند با نهایت عجله وبی تعمق و تفکر بوده و هیچ دلیلی جز سماع ندارد . دلیل سماعی که سرتاسر زبان و لغت و قواعد عربی را فرا گرفته است دلیلی چندان محکم و پذیرفتنی نیست زیرا که :

اولا تاچه اندازه قول راوی میتوان اعتماد کرد .

ثانیاً آن عربی که چنین تلفظی را کرده از کجا گفتاراوسند شده وباچه دلیلی میتوان روشن نمود که مثل سایر اعراب که امروز در تکلم اشتباه میکنند اشتباه نکرده باشد .

در کتابهای عربی حکایات بسیاری راجع بساختن این قواعد ذکر شده است وازهمه شیرین تر حکایت عربی است که در رهگذر بکسائی نحوی مشهور نفرین میکرد وناسزا می گفت . کسائی که ناسزاوجوش وخروش مردعرب را دید پیش آمد وازاو پرسید که کسائی باتوچه کرده است که در بارهٔ وی چنین می گوئی گفت **برای اینکه اینهمه قاعده برای زبان ما ازخود ساخته است .**

قواعد صرف ونحو عربی باندازه‌ای سخت و غیر طبیعی است که

فی الحقیقه اگر انسان تمام عمر خود را صرف آن کند باز در خود نقص ولغزشهائی خواهد دید چنانکه اگر کسی درمملکتهای عربی زبان سفر کند کمتر کسی را پیدا می نماید که آزادانه و بی تکلف بامراعات قواعدصرف ونحو آن بتواند تکلم کند .

اخیراً یکی از بزرگان ادبای عرب کتاب کوچکی طبع کرده و مقدمه‌ای که بیش از چند سطر نیست بر آن نوشته‌است. پس از طبع کردن کتاب ادیبی دیگر از او انتقاد کرده وغلطهائی از وگرفته است و این فی الحقیقه نه سببش نادانی ادیب اولی است بلکه بی سامانی قواعد عربی هر کس راعاجز و بیچاره میکند

دراینجا بی مناسبت نیست که حکایت کوچکی بیاوریم :

سالی شیخ الاسلام عثمانی ازراه مصر عازم حج بود شیخ الاسلام مصر از اوشبی دعوت میکند ودرضمن مصاحبت از وی می پرسد خیال دارید اول کجابروید شیخ الاسلام عثمانی جواب می دهد چون وقت تنك است اول میروم **المکه** شیخ الاسلام مصر سری می جنباند ومی گوید از آنجا بکجاخواهیدرفت جواب میدهد **مدینه**. شیخ الاسلام مصر باو میگوید خواهش دارم کههروقت ازمکه بسوی مدینه رهسپار شدی آن الف ولام راهمراه ببرید و برسر مدینه بگذارید .

علت تمسخر شیخ الاسلام مصراینست که المکه ومدینه هردو درزبان عربی غلطاست، بایستی گفته باشد مکه والمدینه .

ازاین حکایت بخوبی سختی و طبیعی نبودن قواعد عربی معلوم میشود زیرا که اگر شیخ الاسلامی دربکار بردن الف ولام که درهرجمله عده‌ای از آن بکار می رود چنین عاجزشود حال دیگران بخوبی معلوم **خواهد بود**.



از سختی های جان فرسای عربی یکی دانستن بابهای شش گانه ثلاثی مجرد ودیگری دانستن جمع کلمات است که هیچکدام راچاره و راهی جز حفظ کردن از روی کتاب نیست . نویسنده یقین دارد که اگر انسان چهل سال مشق کند باز در موقع بکار بردن کلمات محتاج بمراجعهٔ بکتاب لغت می شود تا ازصحت آنچه درخاطر دارداطمینان کند.

در زبان فارسی بچه هشت ساله شمارهٔ از یك تا صد را درست ادامی کند و هیچ سختی و فکری برای او لازم نیست ولی در عربی مرد پنجاه ساله از شمردن از یك تاصد و بخاطر داشتن قواعد تذکیر و تانیث عدد و تمیز آن عاجز خواهد ماند زیرا که در بعضی جاها باید بجای مفرد جمع بیاورد و بعضی جا ها بجای مؤنث مذکر و فی الواقع در تمام ممالك عربی زبان کمتر کسی است که بتواند درست اعداد را بامراعات قواعد بی تکلف بکار برد .

مثلا اگر کسی بخواهد بگوید پنج خیار .

اول باید بداند خیار مذکر است یا مؤنث .

دوم ـ باید بعد از پنج مذکر را بجای مؤنث و مؤنث را بجای مذکر بکار برد .

سوم ـ باید خیار درحالت جمع باشد و باید مفرد ویاجمع آن را بخاطر داشته باشد و دانستن جمع کلمه‌ها یك عمر کار دارد .

چهارم ـ اگر بیچاره گوینده بخواهد (پنج خیار) رادرجمله‌ای بکار برد برای مراعات قواعد بخصوص الف و لام و مبتدا وخبروجار و مجرور و منصوب و مرفوع ... هر یك جداگانه چیزهائی باید در نظر داشته باشد که در نحو مبحثی مخصوص دارد .

پنجم - اگر باز خدای نکرده جمله را طوری بسازد که مثلا محتاج به **اِن** و **اَنَّ** شود آنوقت هر یك ازین دو را برای اینکه بجای خود بکار برد سالهای دراز مشق وورزش لازم دارد و عمر یکنفر شهر نشینیکه باید عقب علم وصنعت و کار برود کافی برای آن نخواهد بود .

چون شاگردانی که ده‌دوازده سال‌ازروی بیچارگی عربی خوانده یا طلابیکه تمام عمر خویشرا در این راه گذاشته‌اند و عجز خود را در مقابل فرا گرفتن قواعدعربی دیده ، بخوبی می‌توانند مطالب فوق را تصدیق کنند. دیگر آوردن دلیل‌هائی بیش‌ازین توضیح‌واضحات خواهد بودزیرا که بسیاری‌را دیدم که برای فرار از عربی بانداشتن‌میل بریاضی وداشتن استعداد ادبی سرشار پناه بریاضی می برند و استعداد خودرا ضایع می کنند مخصوصاً یك روز در کلاس عربی شاگردی بر خاست و بمن گفت آقای معلم گفتگو کردن که اینهمه کشمکش نداردآخر برای چه ما اینها را می خوانیم‌مگر علم قحط است .

خلاصه درین کشور تا کنون مردم بیچاره به‌این فکر نیفتاده‌اند که آخر این زبان عربی که درآن یك کتاب علمی جدید نیست و برای زندگانی امروز دنیا بدرد نمی خورد چه فائده ای برای ایشان دارد و چرا اینقدر در یاد دادن آن به کودکان بی گناه و دختران بیچاره اصرار دارند در صورتیکه فارسی ساده را در مدت ششماه می توان‌یاد گرفت‌وهمهٔ کلمات آن‌معنی‌اش ترکیبی‌وآسان‌وبرای‌آموختن آن اینقدراحتیاج به کشمکش نداریم .

## تلفظ عربی

از موضوع سختی قواعد عربی که بگذریم ملاحظه میکنیم تلفظ عربی بقدری مشگل است که با وجود اینکه ادعیه و نماز و غیره در مدت هزار و سیصد سال باین زبان ادا میشده و همیشه مردم برای قبول عبادات وصحت نماز و اجابت دعا سعی داشته‌اند قرائت‌خود را درست کنند و در مسجد ها بی اندازه باین موضوع اصرار داشته و مردمرا بدان‌تشویق مینمودند هنوزدر **تمام ایران چند نفر پیدانمی شود که بتواند نماز خود را با قرائت درست ادا کند** وفی‌الحقیقه حق هم دارند زیرا که اعراب در موقع فخرخودرا **الناطقون بالضاد** خطاب میکنند یعنی ما هستیم آن ملت بزرگواریکه میتوانیم ضاد را تلفظ کنیم .

باری چون‌لهجهٔ‌ساده‌وآسان‌وشیرین فارسی نمیتوانسته کلمه‌ای‌عربیرا باتلفظهای‌اصلی گلوئی بپذیردهمهٔ کلمات باتلفظ‌فارسی داخل‌زبان‌فارسی و سبب شده که در تمام ایران جز عدهٔ محدودی از عهدهٔ املاء بیشتر کلمات عربی بر نیایند .

چقدر خوب بود اشخاصیکه طرفدار کهنه پرستی هستند برای امتحان املاء حاضر میشدند وعجز خودرا دیده و دیگر کودکان بیگناه را بدین کار نمی گذاشتند .

# کلمات عربی دراز است

چنانکه پیش گفتیم زبان و خط هرملتی بانژاد وزندگانی اولیه او بستگی کامل دارد .

خط عربی که بواسطه نداشتن اعراب بزرگترین مانع برای ترقی شرقیان شده بی یك علت طبیعی باین شکل درنیامده است . اینکه عربها نتوانستند درمیان حروف خود اعراب بکار برند سببش این است که الفاظ عربی نسبت بالفاظ آریائی بسیار دراز است .

برای اینکه گفته ما درست واضح شود دراینجا چند کلمه را بطور نمونه بخط لاتین نشان میدهیم تا خواننده برای مقایسه کلمات بسیار مستعمل عربی بافارسی ویابعضی کلمات علمی و اصطلاحی راهی دردست داشته باشد و برای خود دلیلهای دیگری بیاورد :

قبل از هرمقایسه بایددانست که چون اسامی در عربی ( بغیر از اعلام ) باید الف ولام واعراب درآخر داشته باشند پس هر کلمهٔ عربی قبل از هر حسابی دو سیلاب یا دو هنگ از زبان فارسی دراز تر است مثلا :

کلمه درخت در عربی باید در اولش الف و لام و در آخرش علامت رفع گذاشت پس میگویند الشجرة و در عربی نمی شود گفت شجر .

برای نمونه اولا اعداد فارسی را بااعداد عربی مقایسه میکنیم زیرا که اعداد در هر زبان از همه کلمات بیشتر استعمال میشوند .



| عربی | فارسی | |
|---|---|---|
| Elwahedato. | yek. | ۱ |
| Elesnataynato. | do. | ۲ |
| Elsalasato. | se. | ۳ |

مقایسه اعداد دیگر را بعهده خود خواننده گذاشته و همچنین پیشنهاد میکنم که سایر کلمات مستعمل را مثل اندام انسان وغیره باعربی مقایسه کند و درازی کلمات را به بیند مثلا :

| | |
|---|---|
| Elraasso . | Sar. |

اگر کلمات علمی و اصطلاحی امروز را با عربی مقایسه کنیم بیشتر این عیب مشاهده میشود . برای مثال این چند کلمه را ذکر میکنم · دور بین ـ خرده بین ـ نزدیك بین ـ سانپا که کلمهٔ فارسی برای مثلث متساوی الساقین است .

| عربی | فارسی |
|---|---|
| Elaazzaratolmokabbarato . | Kordebin |
| Elaazzaratolmogharrebato. | durbin |
| Elmosallasolmotasawiossaghayno . | Sanpa |

همین چند کلمه برای نشان دادن درازی کلمات عربی واینکه نمیتوان آن کلمات را بخط لاتین نوشت کافی است .

## زبان عربی محدود است

قواعد ریاضی بما نشان میدهد که عربی کلماتش محدود است بخلاف لاتین و یونانی و فارسی که بواسطه قابلیت ترکیب میتوانند دامنهٔ نامحدودی داشته باشند.

برای اثبات بقواعد ریاضی بر میگردیم و میگوئیم چون اصل کلمات عربی بر سه حرف است و حروف عربی بیست و نه پس بیش از ۲۲ هزار کلمهٔ اصلی در آن زبان نمی شود تصور کرد.

و نیز چون کلمات عربی اوزان مخصوصی دارد و نمیتواند از آن اوزان خارج شود پس از حیث اشتقاق و کلمه سازی هم محدود است،

مثلا اگر فرض کنیم که هر کلمه بغیر از صورت جمع و تثنیه دارای صد صیغه غیر از ریشهٔ اصلی باشد باز در عربی بیش از دو یا سه ملیون کلمه نمی شود تصور کرد که با این کثرت کلمات باز قواعد ریاضی محدود بودن آنرا برای ما ثابت میکند.

در لاتین یا فارسی فرضاً اگر دو هزار ریشه داشته باشیم با آن چهار ملیون کلمهٔ تازهٔ دو ریشه‌ای ممکن است بسازیم بقطع نظر از اینکه خود را در کلمات سه حرفی یا دو حرفی و یا چهار حرفی محدود کنیم.

این حساب و مثالیکه آوردیم نه معنی اش این است که آنقدر کلمه در عربی و لاتین و یا فارسی محل احتیاج است و یا اگر بسازیم و ترکیب کنیم معنی خواهد داشت بلکه مقصود ما این استکه بگوئیم چون کلمه های عربی مجبور است صیغه‌های مخصوصی داشته باشد نمی تواند از حد خود خارج شود ولی فارسی و لاتین که برای کلمه صیغه مخصوصی ندارند و میتوانند کلمه های دو حرفی و سه حرفی و چهار حرفی داشته باشند و همچنین آن ریشه ها را با هم می شود ترکیب کرد استعداد این زبانها برای توسعه **هزار مرتبه از عربی بیشتر است.**



## مقایسه عربی و فرانسه

چون زبان عربی در بیابان و برای زندگانی بیابانی ساخته شده و زبانهای آریائی در شهر و برای شهرنشینان کلمه ها و طریقه بیان فکر و تعبیر ضمیر در این دو زبان بقدری باهم فرق دارد که بهیچوجه نمیتوان معنی و فکری را که در کلمه‌ای از کلمه های یکی از این دو زبانست بدیگری تعبیر و اظهار نمود.

اگر کسی با اروپائیان آمیزش کرده و یا کتابهای آنهارا خوانده باشد حتماً این جمله‌را شنیده یا خوانده است:

**فکر عرب برعکس فکر اروپائی است**

اول که انسان این جمله را می شنود گمان میکند که ایشان از راه تحقیر عرب چنین میگویند ولی پس از بحث ودقت در کلمه‌ها و طریقه بیان فکر در این دو رشته زبان بخوبی هویدا میگردد که از روی تعصب و تحقیر چنین نگفته اند.

اگر ما یک فرهنگ عربی بفرانسه‌را برداریم و در ریشهٔ کلمه‌هائی که در پهلوی هم نوشته شده دقت کنیم اسباب تعجب خواهد گردید زیرا که بقطع نظر از برخی کلمات مانند آب و نان و .. دو کلمه که ریشه‌های آنها یکسان باشد در تمام کتاب پیدا نخواهیم کرد و بآسانی میتوان حکم نمود که هرچه در این فرهنگها کلمه در مقابل کلمه نوشته شده دارای معنی های مجازی و تقریبی و حدسی است.

**زبان هرملت نمایندهٔ ساختمان نژادی وفکری آنست** و چون عرب و آریائی از دو نژاد مختلف هستند و دو طریقهٔ زندگانی در

ابتدا داشته اند حتماً بایستی دو گونه فکر و دو طریقهٔ تعبیر مخالف داشته باشند .

از آنجائیکه تا کنون کسی درایران باین موضوع چیزی ننوشته پیداست که بذیرفتن چنین گفتاری در نخست چندان آسان بنظر نمی آید بس لازمست دراین‌جا چند کلمه از کلمه های مشهور عربی را که در مقابل کلمه های مشهور اروپائی گذاشته اند در نظر گرفت و ریشه های آنها را باهم مقایسه نمود تاواضح شود چه اندازه طریقهٔ فکر و تعبیر در این دو زبان باهم مخالف است .

**سیاست** Poltique

ریشهٔ کلمه عربی :-

ساس : رام کردن کره اسب است و راهواری بآن آموختن

سائس : تیمار گرستوران .

ریشهٔ کلمهٔ یونانی :

Polis شهر ـ آبادی

مقایسهٔ ریشهٔ این دو کلمه باهم اسباب تعجب خواننده خواهدشد زیرا که رام کردن کره اسب باشهر هیچ مناسبتی ندارد ولی از روی حدس میتوان گفت که شاید رام کردن کره اسب در زندگانی بیابان گردی باشهرآرائی یاشهرداری وشهرگانی که مقصود از کلمهٔ یونانی است مجازاً نزدیک باشد.

**دولت** Etat

ریشه عربی :-

دول تغییر کردن ـ گذشتن تداول ـ دست بدست گشتن .



ریشه لاتین : Sto ستادن ( ایستادن ) .

این دو کلمه که یکی تغییر مکان ودیگری ایستادن است بکلی در ریشه باهم مخالفند ولی میتوان از روی سرشت این دونژاد حدس زد و گفت چون تغییر مکان دادن در زندگانی صحرائی و ستادن در زندگانی شهری هردواصل معیشت است این‌دو کلمه مجازاً بهم نزدیک است

**اختراع** Invention

خرع : شکست ، دونیم کرد .

انخرع : سست شد ـ ناتوان شد شکسته شد .

خرع : رنگ کرد .

اخترع: شکست

ریشهٔ لاتین :

Venir آمدن in = در که روبهم رفته (درآمد) است .

ریشهٔ این دو کلمه هیچ باهم مشابهت ندارد چه ریشه لاتین تقریباً مثل فارسی است که میگویند « چه‌چیز های تازه ای درآمده است » ولی معلوم نیست ریشهٔ عربی که دونیمکردن باشد چرابرای بدیدار کردن چیز تازه گرفته شده ـ شاید در صحرا دونیمکردن چیزی از کار های مشکل بوده و هر کس آن کار را میکرده اورا مخترع میگفتند .

**استقلال** Indépendance

ریشهٔ عربی :

قل : کم شد ،

استقل : مردم از جائی بجائی رفتند ـ برید و بلند شد .

ریشهٔ لاتین

Dépendre = آویختن‌در in = نا، روبهم‌رفته(ناویز) ناآویختگی است .

ریشهٔ این دو کلمه هیچگونه نزدیکی بهم ندارد زیرا که وقتی اروپائی میگوید من Indedendance میخواهیم یعنی من ناوابستگی بمملکتی یا جائی را میخواهم ولی وقتی عربی میگوید من استقلال میخواهم شاید از روی سرشت بیابان گردی مقصودش این باشد که میخواهم از اینجا بآنجا روم و کسی جلو مرا نگیرد.

## مختصر Précis

ریشهٔ عربی

خصر: روز سرد شد - سرما زیان رسانید.

خاصره: دستش را در راه رفتن گرفت.

اختصر: دستش را بکمرش زد.

کلمهٔ فرانسه بمعنی بریده - پیش بر - وابر یعنی کوتاه شده میباشد. درفارسی هم میگوئیم فلان بریده حرف میزند.

ولی ریشه عربی وسایر مشتقات آن هیچگونه بستگی بفرانسه ندارد

## خنثی Neutre

ریشهٔ عربی: -

خنث: مردیکه حالت زنی پیدا کند صدایش نازك باشد نامرد شود

این کلمه را که مخنث از آنست در کتابها بمعنی neutre بکار میبرند درصورتیکه کلمهٔ فرانسوی یالاتین neutre از دوچیز ترکیب شده ومعنی اش (نه ازهیچیك) یا (هیچسو) یا (هیچ ور) میباشد و در لفظ و ترکیب ومعنی وریشه باهم نزدیك نیستند



## مفصل

درتمام زبانهای آریائی مقابل کلمهٔ مفصل انگشتان کلمه‌ای بمعنی بند فارسی دارند ولی عرب بجای بند آنرا مفصل یعنی محل جدائی دو عضو ازهم میگوید واین طریقه تعبیر بکلی عکس زبانهای آریائی است.

باری اگر خواسته باشیم تمام ریشه‌های عربی وفرانسه‌را مقایسه کنیم این مختصر گنجایش آنرا ندارد ومقصود ما این بود راهی بدست خواننده داده تا خود بتواند ریشه های عربی و فرانسه را گرفته با هم مقایسه کند وبداند که اگر کتابی را ازفرانسه بفارسی کنونی مخلوط بعربی ترجمه کنیم بکلی فکر معکوس فکر اصلی کتاب خواهد بود و فی الحقیقه ترجمه مثل چیزی است که اصلش ازنظرما پنهان وعکسش واژگون درآبی مواج افتاده باشد که برای بیننده تشخیص حقیقت بآسانی ممکن نشود

اگر همیشه ممکن بود درعربی کلمه‌ای معکوس کلمه اروپائی پیدا کرد باز کار آسان بود ومی گفتیم کتابی که ترجمه کرده ایم اگر چه خود فکر اصلی نیست عکس آن است ولی غالباً اتفاق می افتد که در عربی کلمه‌ای مقابل یامعکوس کلمهٔ اروپائی اصلا پیدا نمی شود ومترجمین یهود که در قدیم از یونانی بعربی ترجمه کرده اند بهمین سختی برخورده یا از ترجمه فرار و یا اصطلاحاتی آورده‌اند که ریشهٔ آنها با اصل مخالف است.

مثلا برای نبودن «است» درعربی و دو کلمه یکی (هر) ویکی (همه) و چندین کلمهٔ اصلی دیگر بکلی علم منطق در عربی صورت دیگری بخود گرفته است

واز همین کلمه هاست کلمهٔ identité که از idem لاتین میآید

ومعنی آن ( همان ) است وچون درعربی کلمهٔ (همان) نیست که‌ازروی آن مثلا بتوان کلمهٔ (همانی) ساخت کتابهای فلسفه قدیم وریاضی جدید کلمه‌های خنده‌آوری بجای آن بکار برده اند

برای اینکه باز توضیح دهیم که فکر عرب برعکس است هیچ کاری بـگفتار نویسندگان و مورخین قدیم و جدید نداریم وخود ممکنست به چشم این را مشاهده کنیم ـ در ایران وقتی که وضو میگیریم آبرا از آرنج بطرف مچ میریزیم ولی تمام عربهادرموقع‌وضوآبرا ازمچ بطرف آرنج میریزند و همیشه آب در آستین و تا زیر بغل آنها میرود واین از راست بچپ حرکت دادن یکی از غریزه‌های نژادی اعراب است و با نژاد ما مخالف میباشد واین مخالفت تنها دروضو گرفتن نیست.

باری چون بیشتر خوانندگان این رساله را دسترس به قاموسهای عربی نیست ونیز برای‌اینکه بدانند ماچیزی ازراه غرض ننوشته‌ایم‌یکی از کلمات فوق که ( استقلال ) باشد ازروی شرح قاموس فیروزآبادی نقل کرده تاخود خوانندگان ملاحظه کنندوبدانند که چه اندازه مشکل است که معنی یك کلمه را درست از روی قاموس پیدا کرد و فهمید و بجای خود درست بکار برد.

قل بضم اول و قله بکسر اول بمعنی کمی ضد کثرت و کثیر است که بمعنی بسیاراست ـ قل یقل ازباب ضرب فهو قلیل بروزن امیرو قلال بفتح وضم اول یعنی پس او کم است واقله از باب افعال یعنی کرد کم اورا مثل‌قلله ازباب تفعیل واقله یعنی یافت کم اورا واقله یعنی آورد کم وقل بضم اول بمعنی قلیل و کم است وقل ازهرچیز کم ازاواست و قلیل بروزن امیر کوتاه و نزاراست ودر مونث قلیله بزیادتی هاء است و



گفته میشود که قوم قلیلون بزیادتی واو ونون‌واقلاء و بروزن‌اشداء و قلل بدوضمه وقللون بزیادتی واو ونون و میباشد این در کمی شماره و عددوباریکی جثه‌ـمترجم گوید که‌قللون‌جمع‌سلامةقلل‌وجمع‌جمع‌قلیل‌است نه‌جمع قلیل واقلال ازباب افعال کم بودن‌توانگریست و رجل‌مقل‌ازباب مذکورواقل بروزن‌اشد یعنی مردیست بی‌چیز ودراوباقی مانده ازچیزاست وقاللت الماء ازباب مفاعله یعنی برداشت آب را ازترس تشنگی وقل‌بن‌- قل بضم اول هردویعنی شناخته نمی شود نه او نه پدر او و گفته میشود که قل رجل یقول ذالك الا زید بضم‌اول‌واقل‌رجل‌ازباب‌افعال‌یعنی نیست مردی و کم کسی است که بـگویدانرا مگرزید مترجم گوید که‌مصنف باید قل رجل بربناء فاعل را بـگوید وبعد ازآن بـگوید که قل رجل نیز میگویند و گاهی درمی آورند مارا بعد ازقل تا قل‌را ازطلب فاعل باز دارد ومیگویند قلماخواهد گفت مصنف بعدازاین بآنچه دراو نیز براو میآید ورجل قل بضم اول یعنی مردیست تنها وواحدی برای اونیست و قلل من الناس بدو ضمه یعنی پراکنده اند ازمردم ازقبیلهای پراکنده یا از غیر پراکنده پس وقتیکه فراهم آمدند یکجا پس ایشان قلل بر وزن صرداند وقله بکسر اول بمعنی لرزه‌است وقله‌بفتح‌اول برخواستن از بیماریست یا از بی چیزیست وقله بضم اول گروه از ما است و قله خم بزرگ یا سبوی بزرگست یا اینکه از سفالیه و کوز های خرد است و این‌ضداست مترجم گوید که‌ضد بودن‌محل تاملست چنانکه مکرر مذکور شدوجمع آن‌قلل بروزن‌صردوقلال بروزن‌جبال‌می آیدوقله ازشمشیرآهن زیادیست‌میان‌دسته‌شمشیرمیرودواستقله‌ازباب استفعال‌یعنی برداشت‌اورامثل قله ازباب ضرب واقله ازباب افعال وقل الطایر فی‌طیرانه یعنی بلندشد

برنده در پرواز و قل النبات یعنی زیاد شد گیاه وقل القوم یعنی رفتند آنگروه و کوچ کردند و قل الشی یعنی شمرد آنچیز را کم مثل تقال از باب تفاعل وقل یعنی خشمگین شدوقل بکسر اول خسته ایستکه میروید بتنهائی وسست وقل بمعنی لرزه است یالرزه استکه ازخشم یاامید چیزی بهم رسد مثل قده بزبادتی ها مترجم گوید که سابق براین گذشت که القلة الرعدة پس مکرر است و جمع آن قلل بروزن عنب می آید و قلال بروزن کتاب چوب هائی است که برپاشده است ازبرای دار بست وقداقلته الرعدة ازباب افعال و استقلته ازباب استفعال یعنی گرفت لرزه اورا مترجم گوید که عبارت الخشب المنصوبة للتعریش در این میان بیجا واقعشده و صواب این بود که بگوید که القل الرعده او اذا کان غضباً وقداقلته الرعدة و استقلته و بعد از آن بگوید که القلال الخشب المنصوبة للتعریش و گفته می شود که اخذه بقلیلته بکسر اول و شد لام اولی و قلیلاه بکسر اول وبشد و وکسر ثانی واقلیلاه بکسر همزه یعنی گرفت همه اورا و گفته میشود که ارتحلوا بقلیتهم بکسر اول وشد لام اولی و قلیلاه بکسر اول و بشد وکسر ثانی و اقلیلاه بکسر همزه یعنی گرفت همه اورا و گفته میشود که ارتحلوا بقلتهم بکسر اول ولام مکسوره مشدده یعنی کوچ کردند آنگروه بهمگی ووانماندند بی سرخود چیزیرا و گفته می شود که

**اکل الضب بقلیة بروزن مذکور یعنی خوردسوسماررا بااستخوانهاوپوست**

وقلقال بروزن سلسال بسیار سفر کننده توانای براواست وقلقل بروزن هدهد بمعنی سبکست وقلقل بروزن زبرج گیاهی است که ازبرای او دانه ایست سیاه خوشبویست جنباننده باه خصوصاً وقتیکه کوبیده شده است بکنجد وخمیر کرده شده است باعسل و گفته میشود ازبرای او قلقلان بضم هر دو قاف



و قلاقل بروزن علابط یااینکه این دوتادو گیاه دیگرند وریشهٔ اینددرخت مغاث است و از اینست مثل عرب که دقك بالمنحاز حب القلقل یعنی کوبیدن تراست بهاون دانه قلقل را و عوام بغلط حب الفلفل بفاء می گویند و قلقلانی بضم هر دو قاف و بیاء نسبت برنده ایست مانند فاخته و قلقل از باب دحرج یعنی صدا کرد قلقلانی و قلقل الشیی قلقة و قلقالا بکسر اول از باب دحرج یعنی جنبانید آنچیز را یااینکه قلقال بفتح اول اسم است وقلقل فی الارض یعنی زد در زمین وحرکت کرد و قلقل بر وزن هدهد و قلاقل برون علابط بمعنی یاری کننده شتابنده است درجنبیدن و حروف قلقله بروزن بهدله حروف قطب جد است و قلیه بکسر اول و شد لام و یا مانند صومعه و جای عبادتست و قل بفتح اول دیوار خورد است وقله بزیادتی ها بر خواستن از بیماری یاازبیچیزی وپریشانیست. مترجم گوید که این معنی سابق براین گذشت و مکرر است و قلی بقصر آخر بروزن ربی کنیزك کوتاه است وتقالت الشمس ازباب تفاعل یعنی بجاشتگاه رسید آفتاب و گفته می شود که لقل ماجئتك بضم اول لغتیست درقلما بفتح اول. مترجم گوید که مصنف معنی قلما بفتح اول را مذکور نساخته و گفته که قلما بضم اول لغتیست در او یعنی کم بود آنچه آمدم تورا و لقل ماجئتك یعنی ازبرای کم بودن آنچیزیست که آمده ام وقلیل بروزن امیر بمعنی کوتاه و درمؤنث قلیله بزیادتی هاءاست مترجم گوید که سابق براین گذشت وکامیر القصیر النحیف وهی بهاء وقالته ازباب مفاعله یعنی کردم دادن اورا کم وسیف مقلل بروزن معظم یعنی شمشیریستکه ازبرای او آهنی است که میان دسته می رود

**نتیجه** : تا این‌جا با نهایت اختصار و ساد گی معایب عربی و عدم شباهت ساختمان آن را با زبانهای ممالك متمدنه بیان کردیم ولی چون این موضوع شرحی کافی تر لازم‌دارد رساله‌ای جداگانه دراین باب‌می نگاریم که تاجوانان هشیار ما ازروی فهمید گی دست ازین کار بیهوده بردارند ولی در اینجا لازم است بگوئیم این فکر نه فکری است که نگارنده این رساله از پیش خود ساخته و پرداخته باشد بلکه بزرگان گذشته نیز در این باب چیزهائی نوشته اند - بهترین و ساده ترین انتقاد هائیکه ازعربی شده حکایت آن عرب‌است که مولای روم درجلد اول مثنوی می آورد و خلاصه آن حکایت برپیچ و خم این است :

مرد عربی در بیابان گودالی پرآب باران یافت سبوئی از آن پر کرده وپیش شاهنشاه در بغداد برد بگمان اینکه او چنین آبی درعمر خود ندیده‌است. شاهنشاه کوزهٔ آب را پذیرفته فرمان داد که عرب‌را از راهی رواهٔ بیابان کنند تاچشمش بدجله نیافتد و شرمنده نگردد.

در میانهٔ این داستان نیز داستان مردی نحوی را می آورد که در کشتی نشسته بود و ازناخدا پرسید نحوخوانده‌ای یانه؟ ناخدا گفت نه نحوی گفت نصف عمرت تلف شد.

پس ازساعتی چند درباطوفانی و کشتی نزدیك بغرق شد. ناخدا پیش نحوی آمد و پرسید شناوری میدانی گفت نه ناخدا گفت تمام عمرت تلف شد.

درآخراین حکایات مثنوی بیانات خود را که مقصود تشویق بعمل ودست برداشتن ازین علوم بیهوده است در چند شعر خلاصه نموده‌است :



فقه فقه و نحو نحو و صرف صرف
خوانده ام دانی تو ای یار شگرف

این سبوی آب دانشهای ماست
آن شهنشه دجلهٔ علم خداست

ماسبو ها پر بدجله میبریم
گرنه خردانیم ما خودرا خریم

آن عرب باری ازین معذور بود
کو ز دجله غافل و بس دور بود

گر ز دجله باخبر بودی چو ما
می نبردی آن سبو را جا بجا

بلکه از دجله اگر واقف بدی
آن سبو را بر سر سنگی زدی

این سبوی تنك پر ناموس و ننك
شد حجاب بحر(عام) زن آنرا بسنك

---

## فرانسه مجبور است از لاتین کلمه بگیرد.

اگر بلرهائیکه درصحرا زیر چادر باآنهمه سختی وبدبختی زندگی میکنند بگوئیم بیائید در شهرها و دهکده‌ها خانه بسازید قبول نکرده و چنین کاری چندان برایشان گران میاید که باهزاران دلیل سعی میکنند تاثابت نمایند که چادر نشینی هزار مرتبه ازشهر نشینی بهتراست.

همینطوراست وقتی که انسان بیکنفر از کهنه پرستان میگوید این زبان کنونی که هیچ معلوم نیست تاچه حددر آن کلمه‌های عربرا باید بکار برد کار تعلیم و تعلمرا سخت کرده است جواب میگوید هیچ زبانی نیست که از کلمه های اجنبی خالی باشد، فرانسه وانگلیسی همه ازلاتین میگیرند ما هم باید از عربی بگیریم.

در جواب چنین شخصی میگوئیم:

۱ ـ کلمه های لاتین در فرانسه حد وقاعده‌ای دارد نه مثل عربی و فارسی است که تا بحال برای آن هیچ حدی تعین نکرده اند.

۲ ـ زبان لاتین مادر زبان فرانسه است و مثل عربی و فارسی از دو نژاد مختلف نمی باشند.

۳ ـ زبان فرانسه نمیتواند از لاتین دست بردارد وخودش مانند فارسی کلمه بسازد.

این جملهٔ اخیرچون تصورش قدری مشکل میباشد بهتراینست که آنرا کمی شرح دهیم:

چنانکه پیش گفتیم زبان فرانسه زبانی است ترکیبی و چون از خود ریشه، پیشوند وپسوند مثل فارسی ندارد و تقریباً همهٔ آنها لاتین است بالطبع فرانسه مجبور می شود که کلمه ها را از لاتین بگیرد و



بکاربرد و اگرچنین کاری نکند بکلی ساختن کلمات تازه درفرانسه محال خواهد بود. بعلاوه درفرانسه وجود آرتیکل غالباً مانع ساختن کلمه میباشد ولی باوجود این هرجا که ساختن کلمهٔ فرانسه ممکن بوده‌ساخته‌ودارند.

برای اینکه بهتر این مسئله واضح شود چند کلمهٔ مرکب فارسی در اینجامی آوریم که ترکیب آنها درلاتین موجود و درفرانسه نیست:

همراه ـ همنان ـ هماورد ـ همنبرد ـ خویشکار

در واقع اگر در فرانسه پیشوند، پسوند وریشه بقدر کفایت بود ومیتوانستند مثل ماکلمه‌های ساده‌بسازند باآنهمه‌وطن پرستی وعشق وعلاقهٔ بتوسعهٔ زبان خود هرگزازلاتین استعانت و استمداد نمی جستند.

یونانیها هم از چندین سال پیش مشغول زنده کردن زبان قدیم خود هستند ولی بااینکه تمام ملت یونان بدون هیچ مخالفی دراین‌مقصد یکدل و متحد هستند کاری از پیششان نرفته است زیرا که‌بازنده کردن زبان یونانی قدیم باید یکدنیا قواعدصرف ونحو مندرس را زنده کنند واین کاری طبیعی نیست چه‌زور نمیتوان قالب بیجانیرا زندگی بخشیدو مثل این خواهد بود که ما بخواهیم زبان مندرس اوستا را پس از اینکه سالهای دراز از وفات آن میگذرد زنده کنیم.

## کلمات بین المللی

برای اینکه خوانندگان از اشخاصی که میخواهند همه چیز را ساخته و آماده از این و آن بگیرند گول نخورند و در چاه عمیق بین المللی نیافتند لازم است درین موضوع نیز چند کلمه‌ای باندازه گنجایش این رساله بنویسیم:

**در اروپا شخص بین المللی کسی را میگویند که بهیچوجه علاقه و بستگی بملت یا مملکتی نداشته دودمان و زاد و بوم او بر همه نامعلوم باشد.**

کلمهٔ بین المللی هم چنانکه خود اروپائیها می گویند مانند شخص بین المللی کلمه ایست که هیچکس معنی آنرا درست نمیداند ولی از روی عادت و تقلید دیگران آنرا در جمله بکار میبرند و گمان میکنند که معنی آنرا میفهمند.

تا چند قرن پیش در اروپا نه تنها کلمه‌ها بین المللی بود بلکه زبان بین المللی لاتین تنها زبانی بود که مردم در پی آموختن آن رفته رنجها میبردند. پس از چندین قرن که بناهنجاری اینکار پی بردند دست از آنهمه زحمتهای بیهوده کشیده و بآموختن زبان مادری خود سر گرم شدند. از آنروز ببعد علم و هنر در اروپا رو بترقی نهاد و عدد کتابهائی که هر ساله بهریك از آن زبانها نوشته می شود از حصر و شمار بیرون است

واضح است که مردم دنیا در راه تحصیل علم از چند دسته خارج نیستند.

۱) آنهائیکه استعداد یاد گرفتن زبان دارند و استعداد دیگری در آنها نیست



۲) آنهائیکه استعداد علمی دارند و استعداد آموختن زبان بیگانه ندارند

۳) آنهائیکه استعداد ادبی سرشار در زبان مادری خود دارند ولی استعداد یاد گرفتن زبان خارجی در آنها نیست.

۴) آنهائیکه هم استعداد علمی یا ادبی و هم استعداد فرا گرفتن زبان اجنبی دارند

چون مردم اروپا در آن قرون تاریك بایستی همه زبان لاتین را که در خانهٔ خود هم بیگانه بود بخوانند و اگر نمی خواندند نمی توانستند چیزی بیاموزند همهٔ آنهائیکه استعداد یاد گرفتن زبان نداشتند بکلی استعداد های دیگرشان نابود شده نمی توانستند در زند گی خود از فرا گرفتن دانشهای گوناگون بهرمند شوند

دسته‌ای که فقط استعداد فرا گرفتن لاتین داشتند و استعداد دیگری در آنها نبود تمام عمر خود را صرف قواعد صرف و نحو بیهوده آن کرده و با یکمشت شعر و عبارت موزون که هیچ فایده‌ای برای جامعه نداشت مانع از ترقی مردم میشدند بخیال اینکه میخواهند زبان مردهٔ لاتین را حفظ کنند.

در میان همهٔ اهالی اروپا عدهٔ بسیار کمی پیدا میشد که هم دارای استعداد علمی و هم استعداد یاد گرفتن لاتین را داشتند و تنها این دسته میتوانستند پس از چندین سال تلف کردن بهترین ایام زند گی خود در راه لاتین، بمباحث علمی سودمند دیگر بپردازند

یکی از بزرگان و نویسندگان انگلیس داستانی نوشته که گویند سر گذشت خود اوست. در این داستان نویسنده شرح حال جوانی را ذکر میکند که یونانی و لاتین را خوب میدانست و شنیده بود در هلاند

معلم میخواهند، با کمال سختی و بیچارگی خودرا برای تدریس انگلیسی بدانجارسانید رئیس دانشگاه هلند ازاو پرسید هلندی‌میدانی گفت نه‌ولی میتوانم ازلاتین بیونانی و از یونانی بلاتین ترجمه کنم . رئیس‌دانشگاه خندیده بدو گفت آقا این چیزها کهنه‌شده‌من خودبی آنکه‌لاتین یایونانی بدانم باین پایه رسیده‌ام‌ودرخود نقصی نمی بینم .

باری کلمه‌های بین‌المللی که معنی آنرا نمیدانیم و حس نمیکنیم و فقط از روی تقلید این و آن درجمله‌ها بکار میبریم فهم ودرك معانی را برای ما محال میکند مخصوصاً درمباحث علمی وقانونی که حسن بیان‌و آسانی تالیف وترجمه بسته بدانستن معنی حقیقی کلمات میباشد .

مثلا فرض میکنیم که یك کلمه بین المللی را مثل کلمهٔ élément درجمله بکاربریم، آخر ازاین کلمه ویاکلمه عنصرعربی که میگویندباین معنی است وهیچ معلوم نیست از کجاآمده‌چه معنائی برای شنونده واضح خواهد گردید‌درصورتیکه‌اگر کسی لاتین بداندمیداند که‌این کلمه‌بمعنای نخستینه میباشد ووقتیکه درلاتین میگوئیم اینهاélément های فلان چیز هستند یعنی اینها نخستینه های آن میباشند ومقصود این است که این‌ها چیزهائی هستند که درنخست آن چیز را ساخته‌اند ویا علت بوجودآمدن آن‌میباشندو کتابélementaireرا کتاب‌نخستینی یانخستینه‌ای‌میتوان گفت .

حال از خواننده انصاف میخواهیم که آیا کدامیك ازین سه کلمه عنصر، المان، نخستینه معنی‌اش واضح‌تر وساده‌تر واملائش آسان‌ترمیباشد و کدامیك از آنها جملهٔ فارسی را زیباتر وبفهم نزدیکتر خواهد نمود .

پس اگر مامثل‌سابق اهمال کنیم‌ودرفکر پاك کردن زبان‌خودنیفتیم ازیك‌طرف فرنگی‌مآبان آنرا پر از کلمات بیمعنی بین‌المللی واز طرف دیگر کهنه پرستان آنرانمونه‌ای اززبان‌عهد یعرب بن قحطان‌خواهندنمود .

# آرزوی فارسی نویسی

آرزوئی که امروزبرای فارسی نویسی داریم‌آرزوی‌تازه‌ای نیست. از زمانهای پیش همیشه این جنگ درایران میان بیگانه پرستان ودوستان زبان پارسی بر پا بوده ـ شاهنامه فردوسی ـ بیانات ابوریحان‌بیرونی با مردی عرب ـ فرهنگهای بیشمارفارسی ـ نامهٔ دساتیر ـ نوشته‌های‌میرزای سنگلاخ و یغمای فراهانی ـ نامهٔ خسروان ـ پروزنگ‌ارش ـ همه بما نشان‌میدهد که این آرزو همیشه درایران بوده ودرهیچ زمانی این آتش خاموش نشده است .

علت اینکه در مدت ۱۳ قرن گذشته این فکر چندان بجائی نرسیده این است که ایرانیها بکلی از سایر ملل آریائی جدا مانده و بهیچ یك از زبانهای قدیم و ساختمان آنها آشنائی نداشتند و نمیدانستند چگونه بایستی ازین راه‌داخل شده وچگونه بایدزبان‌فارسی‌را ازشر کلمه های سخت بی نظم وترتیب بیگانه نجات دهند ـ هر کس چندی دراین‌راه کار میکرده و بعد بواسطهٔ مخالفت و سرزنش دیگران و سختی اینکار و نرسیدن بمقصود نومیدانه دست‌ازآن میکشیده‌وبگوشه‌ای‌می نشسته‌است .

خود نویسنده ازبیست سال‌پیش‌باین طرف آرزوی فارسی نویسی داشتم و دراین راه بی نومیدی و خستگی میکوشیدم ولی باز هر وقت چشمم بقاموسهای بزرك عربی با آنهمه کلمه میافتاد افسوس خورده باخود میگفتم که ماهیچوقت دارای اینهمه کلمه نخواهیم‌شدوزبان فارسی

نمی تواند خودرا از خارهای جانفرسای بیگانه پاك و بی آلایش نماید.

اشکالی که برای یك نفر فارسی نویس درابتدای کار پیش می آید این است که میکوشد برابر ریشه های عربی که در فارسی بکار میبریم کلمه های فارسی پیدا کند غافل از این که ساختمان این دو زبان باهم فرق دارد و حتی در فرانسه کلماتی مانند آنها پیدانمی شود.

خود نویسنده مدتی سعی میکردم چنین جمله ای را بفارسی نقل کنم : خدمت جناب جلالتماب اجل اکرم افخم اعظم ...

پس از مدتها فکر و نومیدی بکتاب بروز نگارش بر خوردم و و در آن کلماتی چنین پشت هم یافتم و آنرا کشف بزرگی دانستم.

بفروزان فرگاه داد آرای بندگان تیمسار فرشته هنجارشت ..

**ولی همینکه بزبانهای دیگر آشنا شدم دیدم که چنین کلماتی حتی درخود عربی بکار نمیرود.**

باری ازین پله هم گذشتم در فکر کلمات علمی افتادم باز بر نومیدیم افزود زیرا که اگر بیك کلمهٔ عربی علمی مانند (عرض) میرسیدم ماهها وهفته‌ها در کتابها میگشتم تااینکه برای آن کلمهٔ پارسی پیدا کنم و غالباً کلمه ایرا که در فرهنگهای فارسی کنونی ویا اوستا و پهلوی پیدا میکردم چندان آنرا غیر مأنوس وخشن میدیدم که خود از بکار بردن آن خجلت میکشیدم.

باز پس از سالها کوشش در این فکر افتادم که مثلا این کلمه عرض در هیچ زبانی نمیتواند کلمه ای اصلی وریشه باشد ودرزبان عربی هم تا قبل از ترجمه از یونانی چنین کلمه ای بکار نمیرفته و معنای اصطلاحی کنونی از آن فهمیده نمی شده است. لابد این کلمه را از



یونانی ترجمه کرده‌اند،چون باصل یونانی آن رجوع شد معلوم گردید که کلمه بمعنای (افتان) است که کلمه‌ای آسان و مستعمل دریونانی بوده وریشهٔ عربی هم دراصل آن چندان شباهتی ندارد، بعلاوه درفارسی مصدر افتادن را نیز نویسندگان بهمین‌معنی بکار برده‌اند سعدی فرماید **(چنانکه افتد ودانی)**

پس از این تحقیق معلوم شد که فلاسفهٔ یونان این کلمه را این طور بکار میبرده اند یعنی هر وقت می گفتند این چیزی است گوهری یعنی در سرشت آن است و هروقت می گفتند این چیزی است برافتانی یا افتانی یعنی برآن افتاده و در گوهر نبوده است.

باری از بحث در ریشهٔ کلمات و پیدا کردن ریشه های آنهاچندین مطلب مهم بر نویسنده کشف شد :

۱) تمام کلمه های یونانی ولاتین چه علمی وچه اصطلاحی همه کلمه های آسان ومرکب هستند ونقل آنها بفارسی بانهایت سهولت ممکن است در صورتیکه ناقل معنی کلمهٔ اصلی و کلمات فارسی را درست بداند.

**۲)چون اصطلاحات علمی اروپائی همه کلمات مرکب هستند وزبان عربی نمیتواند کلمه‌ترکیب کندبهیچوجه نمیشود یك‌اصطلاح علمی رابعربی نقل نمود که با اصل آن مشابهت و متابعت‌داشته‌باشد**

برای اثبات این هزارها مثل از کلمات جدید عربی در دست است ولی یکی را بی مناسبت نیست در اینجا بیاوریم. مثلا بجای تلفون درعربی کلمهٔ هاتف را گذاشته‌اند معنی کلمهٔ یونانی که مرکب از دو جزو میباشد (دور گو) است و کلمه هاتف بقطع نظر از اینکه صورتش با معنی هیچ بستگی ندارد بمعنی کسی است که صدای او شنیده میشود

و خود او دیده نمی شود وفی الحقیقه هاتف کسی است که پشت تلفون حرف میزند نه خود تلفون یعنی دور گو .

۳) در فارسی کنونی ریشه، پیشوند و پسوند بسیار است و بموجب دستور ریاضی که در پیش حساب آنرا ذکر کردیم هزار ها کلمهٔ تازه میتوان ساخت که معانی همه واضح و درست باشد و کاملا نزدیك بکلمهٔ اروپائی باشد که معنی و ترکیب آن از اکادمی های فرنك گذشته و ما برای ترجمه آنها را لازم داریم .

مثلا تمام کلمه‌های ذیل را بسهولت ممکن است بفارسی نقل کرد در صورتیکه اگر آنها را بعربی نقل کنیم بجای یك کلمهٔ مرکب باید یك جملهٔ مرکب پر الف ولام بیاوریم :

| | | |
|---|---|---|
| آب گر | آب‌ساز | Hydrogéne |
| ترشگر | ترشی ساز | Oxigène |
| بیجانگر | | Azote |
| بی دررو | | Adiabatique |

مخصوصاً در این جا از طرفداران کلمات عربی در فارسی خواهش داریم که کلمات فوق را بزبان فصیح وسیع عربی نقل کنند تا استعداد آن زبان برخود آنها معلوم شود .

# فارسی کنونی

بااینکه زبان فارسی زبانی ساده و آسان و برای ترکیب جمله ها قواعدی بیش از آنچه در دامان مادر انسان بیاموزد لازم ندارد، بواسطه آمیختن کلمات بشمار عربی بقدری سخت و دشوار گردیده که تمام عمر برای دست یافتن بان کافی نخواهد بود .

کتاب گلستان سعدیرا که از ده سالگی تا ۲۴ سالگی در مدرسه میخوانیم و پایهٔ فصاحت و بلاغت زبان ماست هیچوقت درست بدقایق آن پی نبرده و نمیتوانیم دلیرانه دعوی کنیم که آنرا درست میخوانیم در صورتیکه شیوهٔ دلپسند آن کتاب در آسانی و روانی هیچ نسبتی بکتابهای دیگر ندارد .

کلمهٔ بیسواد که نقل مجالس و تکیه گاه سخن میانداران میدان ادب و حربهٔ کشنده ایست که آنرا دیبانه از پشت سر بکار میبرند برای ندانستن چندین هزار کلمه ایست که بی تحقیق از شخصیت و ریشهٔ آنها، آزادانه داخل زبان پارسی شده است .

تا چندین سال پیش که مردم کاری سودمند نداشتند و مدرسه‌های دینی هم برونق خود باقی بود میتوانستند مدتی وقت صرف خواندن جامع المقدمات، سیوطی، جامی، مغنی و مطول کرده واقلا معانی کلمه ها را تا اندازه‌ای همه یکسان یادبگیرند و بکار برند ولی امروز بازار سیبویه و نفتویه از گرمی افتاده . اقوال نیوتن و لایبنیتز جای آنهارا گرفته است

وحتی در ممالك عربی زبان هم کسی فرصت مراجعه بانها را ندارد. ریاضی، فیزیك، شیمی، طیاره و راه آهن دیگر برای ما وقتی باقی نخواهد گذاشت که باین چیز ها بپردازیم پس چون نمیتوانیم مثل سابق مدتی عربی بخوانیم نخواهیم توانست کلمه های عربی را درست یاد گرفته و صحیح بکار بریم و وقتیکه کلمه ها صحیح و بجای خود بکار نرفت و معنی و ریشهٔ آنها بر شنونده و نویسنده معلوم نبود در مباحث علمی اسباب اشکال بسیار پدیدار خواهد نمود.

بادی دسته‌ایکه درعمرشان کتابی دقیق و علمی ترجمه نکرده و غالباً نمی‌توانند در قاموسهای عربی یا اروپائی معنی ریشهٔ کلمه ای را پیدا کنند گمان میکنند که هر کلمه‌ای را در فارسی بیاوریم و بکار بریم دیگران آنرا خواهند فهمید.

تجربه بما نشان میدهد که هیچوقت انسان کلمهٔ بیگانه‌را بکار نمیبرد مگر اینکه از فهم معنی آن عاجز مانده نتواند آنرا بزبان مادری خود ترجمه و بیان کند، پس وقتیکه خود نویسنده و گوینده معنی و ریشهٔ کلمه ایرا نداند چگونه میتواند از خواننده و شنونده توقع فهمیدن معنی آنرا داشته باشد.

اگر دو نفر باهم گفتگو کنند و کلمه هائی را که بکار برده اند بنویسیم و پس از تمام شدن آن گفتگو کلمه ها را بهر یك از آن دو نفر داده و بگوئیم معنی آنهارا جداگانه بنویسند و بعد آن معانی را باهم و با کتاب لغت مقایسه کنیم بخوبی واضح میشود که نه آن دو نفر مقصودشان از آن کلمات یکی بوده و نه چنان معانی در کتاب لغت ضبط است و غالباً جنك و جدالهائیکه در گفتگوها در ایران مشاهده میشود



بهمین علت ندانستن معنای کلمات است که بکار میبریم.

اگر همین امتحانرا در بارهٔ یکی از کهنه پرستان که مانع اصلاح فارسیند مجرا کنیم، بواسطهٔ ندانستن معانی اصلی کلماتیکه خود بکار برده مشتش باز خواهد شد و اگر احیاناً بتواند برخی‌را درست بگوید اقلا بیست سال کار کرده است و سی سال دیگر برای رفع نواقص لازم دارد.

یکی از بزرگان در باب همین جنك و جدال ها که از سوء تفاهم پیدا میشود میگفت: در قدیم اگر از سنای روم قانونی میگذشت نمایندهٔ رومی در انکلیس همانطور آنرا می فهمید که نمایندهٔ رومی در اورشلیم آنرا می فهمید ولی دو نفر عالم در ایران بواسطه کش دار بودن معانی کلمه‌ها چندان فکرشان از هم دور است که در یك محله نمی توانند باهم یك‌رای باشند و این بواسطهٔ کشدار بودن کلمات عربی است.

یکی از اشتباه ها اینست که گمان کنیم در وضع و معنی کلمه‌ها دقت لازم نیست و هرچه بگوئیم مردم خواهند فهمید؛ معنی کلمه تا روشن و باریشهٔ خود مربوط نباشد بخاطر سپردن و درست بکار بردن آن بسیار مشکل است مخصوصاً در مباحث علمی و قانونی اشکالهای بیشمار پدیدار خواهد کرد.

اگر یك فرهنك انکلیسی یا فرانسه در دست گیریم ملاحظه میکنیم که بهلوی هر کلمه ای ریشه و معنی اصلی آنرا به لاتین و یونانی داده است و معلمین در مدرسه ها سعی دارند که بشاگردان معنی اصلی و ریشهٔ یك کلمه را درست یاد دهند و چون همه فرهنك ها از روی یك اصل نوشته شده، تمام مردمیکه زبان فرانسه یا انکلیسی را میخوانند معانی

کلمه‌ها را یکسان می فهمند از اینست که یك جوان بیست ساله در اروپا میتواند هرچه فکر کند بنویسد و دیگری قصد اورا تقریباً بفهمد .

اگر گفتگو کردن و نوشتن کتابهای علمی اینطور آسان بود که هر کس کلمه‌ای بگذارد و بگوید بدون اینکه آن کلمه ریشه ای داشته باشد و دیگران معنی آنرا بفهمند دیگر لازم نبود در فرانسه و انگلیس که خیلی وقت گرانبهاتر از ایرانست مردم اینهمه در راه علم اشتقاق بکوشند و در مدرسه ها راجع بتعلیم آن دقت کنند .

آری بواسطه حسن قواعد تعلیم و تربیت یك جوان بیست ساله اروپائی میتواند بخوبی کلمات زبان خود را بفهمد و طوری بکار برد که دیگری آنرا همان طور بفهمد ولی در ایران یك نفر مرد شصت ساله از دانستن ریشه و معنی و جمع کلمه‌ها عاجز است و اگر کلمه‌ای را بکار میبرد از روی عادت و طریقه‌ایست که دیگران آنرا بکار برده‌اند نه چنانکه در لغت وارد است. علت این عجز و نادانی :

۱) بودن کلمات بیشمار عربی در فارسی و مربوط نبودن ریشه‌ها بهم وسختی املا ؛

۲) نداشتن یك کتاب لغت عربی بفارسی که بدان بتوان اعتماد کرد ؛

۳) کتابهائی که در لغت است اگر عربی باشد کلمه در آن پیدا کردن و معنی آنرا فهمیدن بیست سال مشق لازم دارد ؛

۴) اگر کتاب لغت فارسی باشد در آن کلمات عربی را گذاشته باشند حتماً یك کلمه را چندین قسمت کرده هریکرا جائی نوشته ودرهر جا بتقریب وحدس معنی بجای آن داده‌است .



مثلا کلمهٔ عمل، عامل ، معمول، استعمال، مستعمل، عمله، اعمال هریك در یکجا نوشته شده وارتباط آنها بهم معلوم نیست ؛

۵) چون کلمه‌های عربی همه ریشه و هر ریشه دارای چند معنی اصلی و مجازیست یقیناً در موقع استعمال نویسنده یا گوینده نمی تواند از فهم خواننده وشنونده یقین داشته باشد بهمین دلیل است که تمام کتابهای عربی پر از تفسیر وشرح کلمات بوده ومفسرین هم در بیان آنها یك رأی نیستند .

۶) دانستن جمع ومصدر کلمه‌های عربی یك عمر وقت لازم دارد و یقین است بسیاری تا لب گور نمی دانند که آیا کدام یك ازین کلمات درست است زیرا که اوزان جمع ومصدر مخلوط ونامعلوم است :

**انتقاد یا تنقید    ثَبات یا ثبات    بَقاع یا بِقاع**

۷) در مدارس بهیچوجه نمی توان آموختن اشتقاق کلمه‌های عربی وسایر کلمه‌های بیگانه را عملی کرد زیرا که استعداد ووقت وعمر شاگرد کفاف اینکار را نمیدهد وذکر کردن ریشه در پهلوی کلمهٔ عربی بیشتر حواس شاگرد را پرت میکند.

وقتی که همهٔ این اشکالات واشکالات نگفتهٔ دیگر را روی هم بریزیم بخوبی واضح میشود که دقت نکردن در معانی کلمه‌های بیشمار بیگانه و تقلید در استعمال آنها کار تعلیم وتعلم وفهم را در این مملکت بجائی کشانیده که یك دسته چند نفری از جوانان تحصیل کرده که نگارنده ایشانرا میشناسد باوجودیکه در مدت چهار سال روز وشب کوشیده‌اند نتوانسته‌اند یك کتاب درست ترجمه کنند وآنچه ترجمه کرده‌اند ابداً شباهتی با اصل کتاب ندارد . این عدم پیشرفت نه بواسطهٔ بی اطلاعی و عدم استعداد

جوانان ماست بلکه درمدت هشتادسال گذشته نه تنها نشده است یک کتاب علمی درجهٔ اول ترجمه کنند بلکه تمام معلمین با آنهمه آب و تاب نتوانسته‌اند یک کلمه درمقابل کلمه Moment بگذارند و آنچه گذاشته‌اند اگر درمعنی لغوی وعلمی آن دقت شود خنده‌آوراست.

باری تاکنون هر کس را مخالف اصلاح زبان پارسی دیدم دلیلی جزاین نداشت: (این فارسی ما) هیچ عیبی ندارد چرا آنرا تغییر دهیم... الخ ـ ولی

اول - شخص گوینده نمیداند که (این فارسی) که بدان اشاره میکند چه زبانی است و کتاب لغت معتبر آن کدامست.

دوم - چند کلمه عربی باید دراین فارسی بکاربرد واین موضوع را کدامیک ازادبای قدیم وجدید گفته، نوشته ومحدود کرده‌اند.

سوم - برای آموختن فارسی امروزی وصحت املای آن چند سال لازمست - آیا باید عربی هم خواند واین زبان را یاد گرفت یا اینکه بدون خواندن عربی ممکنست بران مسلط شد واگر لازم است عربی بخوانیم چه اندازه باید خواند و کدام یک ازادبا حدی برای آن تعیین کرده.

چهارم - آیا خود گوینده یقین دارد که این زبان را میداند و همهٔ کلمه‌ها را باریشه واختلافات ومفرد وجمعش درنظر دارد واگر ندارد درموقع مراجعه بکدام کتاب لغت رجوع می کند - آیا خودش از فکر خود تابحال تالیف وتصنیفی که ازروی کتب قدما نقل وتقلید نشده باشد کرده است وآیا کتاب یا یک مقاله‌ای دریکی از رشته‌های علوم جدید نوشته است یاهنوز درعالم شعروادب سر گردان میباشد.

خلاصه آنچه نویسنده تا حال میداند اینست که برای آموختن



فارسی کنونی همهٔ ایرانیان سالها عربی میخوانده‌اند، بعد کلمه‌های آنرا برداشته بی تعمق ومراجعه بریششان درفارسی بکارمیبردند؛ هر کس عربی درست نمیدانست بهمان اندازه درخواندن و نوشتن فارسی ضعیف بود.

هیچ کتاب لغت عربی بفارسی که بتوان بدان اعتمادی کرد جز ترجمهٔ قاموس بفارسی دردست نیست ودراین کتاب هم کلمه پیدا کردن بدون دانستن قواعد اشتقاق عربی غیرممکن بوده غالبا جوینده از دانستن حقیقت معنی یک کلمه نومید میشود ومراجعه بکتب لغت عربی هم برای فهم معنی کلمه یک عمر کار لازم دارد.

نویسنده که میگوید بایستی کلمه‌های عربی را کنار گذاشت دلیلهای ذیل را دارد:

۱) فرهنگهای متعدد فارسی که درنهایت آسانی نوشته شده وبچهٔ دهساله میتواند بدان مراجعه کند دردست داریم.

۲) صرف فعلهای فارسی بی اندازه آسان و کلمه سازی در آن طبیعی است.

۳) درفارسی چون حروف مشترک نیست املای آن هیچگونه مشق وتعلیمی نمیخواهد..

۴) ریشه‌های فارسی محدود و با زبانهای اروپائی غالبا مشترک و معانی کلمه‌ها همه دقیق و منطقی است (بخلاف کلمه‌های عربی که همه دارای معانی مجازی وغالبا ریشه‌ها بامعانی مستعمل آنها اختلاف کلی دارد).

۵) چون میشود از ریشه‌ها، پیشوندها وپسوندها کلمه‌های تازه ساخت برای کلمه‌های مرکب فارسی حدی نمیتوان تصور کرد.

درهرصورت ماجوانان وطن‌خواه دانش‌دوست خود را مژده میدهیم

که کلمات عربی چون سخت است و کسی فرصت آموختن آنهارا ندارد پس از چندسال رخت اقامت ازین جهان بربسته ودر کنار زبانهای سخت قدیم بگور خواهدرفت. این موضوع نه تنها درایران صورت میگیرد بلکه درخود ممالك عربی زبان مانند مصرو بیروت آخرین رمق زندگی این زبان از کالبد آن بیرون و بجایش زبان شهرها مثل قاهره و اسکندریه مستعمل خواهد گردید، اگر کسی در آن ممالك سفر کرده و بتاترها وغیره که تازه درعربی نوشته‌اند آشنا باشد تصدیق این پیش‌بینی نزدوی چندان صعوبت واشکالی نخواهد داشت.

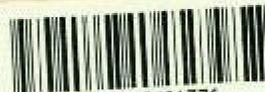
---

## پایان و پیشنهاد

پیداست که بحث در چنین موضوعی که سالهای دراز همه بخلاف آن می پنداشته اند کتابی جداگانه می خواهد ولی باآنکه درین رساله همه جا باختصار کوشیدیم باز زمینهٔ فکری بجوانان هوشیار وطن‌خواه ماخواهد داد که از حسن ساختمان آریائی وآسانی و خوش آهنگی زبان خود آگاه شده بنقص های کلمه های بیگانه پی برند و بدانند که باآموختن ششصد هفتصد کلمهٔ فارسی مرکب که همه دارای معنی منطقی درست باشد همان قدر استعداد در نوشتن و خواندن زبان خود پیدا خواهند کرد که دیگری در مدت پنجاه سال کوشش در پی این زبان مخلوط بعربی پیدا نخواهد نمود.

جای هزاران افسوس است که یك جوان دانشمندی دررشته های علمی سودمند از فرنك بیاید و برابر یك نفر از کهنه پرستان بگمان اینکه بی سواد هستم سر افکنده شده از ترس املای ناهنجار و کلمه های پراکنده عربی جرأت نکند یك صفحه کتاب بخواند، بنویسد و یا ترجمه کند.

این رساله باآنکه بسیار مختصر است و درآن چنانکه شاید و باید در همهٔ مسائل بحث نشده ولی میتواند جوانان هوشمند ما را امیدوار کرده و بهایشان بفهماند که اگر شما چهل سال عربی بخوانید تازه جمع کلمه ها را درست یاد نخواهید گرفت ولی اگر چند ماه بزبان مادری خود بپردازید چندان در آن قوی و مستعد می شوید که نه تنها هرگونه فکری را خواسته باشید بسادگی وآزادی بی ترس از غلط و املا میتوانید بیان کنید بلکه می توانید کلمه‌های بیشمار علمی بسازید که مطابق کلمه های اصلی فرنگی باشد.






اروپائیان برای آسانی و گریز از دستور های سخت زبانهای خود زبان اسپرانتو را ساخته‌اند تا یکنفر بتواند آنرا در شش ماه یا یک سال بیاموزد - زبان ما که اسپرانتو را می توان تقلید آن پنداشت هم‌ریشه و پیشوند و پسوند از زبان ساختگی اسپرانتو بیشتر دارد و هم دیگر لازم نیست در آن کلمه هائی مانند آب - نان - درخت - گوش - چشم ... بسازیم و بیاموزیم در اینصورت چرا نباید چندی در راه این زبان آسان بکوشیم و آنرا از کلمه‌های سخت بیگانه که ما را سر گشته کرده پاک نمائیم

برای رسیدن چنین مقصودی که آرزوی ما و سبب نگارش این رساله است پیشنهادهای ذیل را نموده از همهٔ مردم این کشور که خوشبختی و ترقی خویش و فرزندان خود را می خواهند یاری می جوئیم :

**۱ - هر کلمهٔ عربی که فارسی آنرا داریم و همه میدانند از فارسی بیرون کنیم و هر که یکی از آنها را بکار برد براو خورده گرفته آنرا از راه خود نمائی بشماریم .**

**۲ - قواعد صرف و نحو و جمع کلمه های عربی را درفارسی بهیچوجه بکار نبریم .**

**۳ - کلمه های علمی تازه را بفارسی برگردانیم زیراکه زبان عربی برای نقل کلمه های ترکیب شدهٔ اروپائی قابل نیست .**

**۴ - کلمه‌های عربی راکه بغلط بکار میبریم بکلی ازفارسی بیرون کنیم و اگر یك کلمه عربی دارای چند معنی باشد جز یك معنی آنرا از آن زبان نگیریم**

**۵ - چون بسیار محتاج بترجمه هستیم باید هرچه بتوانیم کلمه‌ها و جمله‌های علمی را بزبانهای اروپائی که از نژاد زبان ماست نزدیك کنیم**




10007500401376
کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران